

طالبان افغان در میانه فشارهای دولت و داعش

جواد جمالی *

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هفدهم، شماره 1، پیاپی 65، بهار 1395؛ صفحات 69 - 41

تاریخ پذیرش نهایی: 1395/03/30

تاریخ دریافت: 1395/02/15

چکیده

طالبان افغان بعد از سقوط امارت اسلامی افغانستان در سال 2001، در سه جبهه یعنی علیه اشغالگران (امریکا و ناتو)، ارتش افغانستان، داعش و گروه‌های انشعابی طالبان جنگیده و فشارهای نظامی سنگینی را متحمل شده‌اند. در یک سال اخیر، تحمیل جنگ بر طالبان در دو جبهه نیروهای دولتی و داعش شدت یافته و تلفات زیادی از این گروه گرفته است. با این حال، طالبان با نمایش نوعی پایداری ساختاری - کارکردی نشان داد که می‌تواند راهبردهای پیچیده قدرت‌های بین‌المللی را به بن‌بست بکشاند. در این پژوهش، در پاسخ به سؤال «طالبان چگونه در برابر فشارهای نظامی دولت و داعش افغانستان عمل کرده است؟»، با بهره‌گیری از نظریه منازعه و روش توصیفی - تحلیلی مشخص شده است که طالبان در یک دهه اخیر به خوبی توانسته با کارگیری ابعاد مثبت منازعه به نفع خود، از یک تهدید کاملاً جدی، فرصتی مناسب بسازد و از این وضعیت به خوبی در جهت بازسازماندهی، قدرت‌یابی و بقای خود استفاده کند.

واژگان کلیدی

افغانستان، طالبان افغان، داعش، منازعه، طالبان‌سیم



مقدمه

پس از آنکه در ماه‌های پایانی سال 2001، با حمله امریکا و ناتو به افغانستان، حکومت طالبان از هم گسیخته و بخش عمده نیروهای آن پراکنده شدند یا به مناطق صعب‌العبور مرز دیورند در مناطق قبایلی پاکستان عقب‌روی کردند، بازگشت منسجم و مهلک طالبان با سرعت و وسعتی که تاکنون اتفاق افتاده است به ویژه برای امریکایی‌ها، دور از ذهن بود؛ اما طالبان به دلایل مختلف، دوباره مصمم‌تر از قبل وارد صحنه نبرد با اشغالگران و دولت افغانستان شدند. به عبارت دیگر، گرچه طالبان با زور امریکا و ناتو از قدرت ساقط شدند، اندیشه حکومت‌داری و به اصطلاح جهاد را رها نکردند و این مسئله انگیزه بسیار قدرتمندی شد تا بقایای تار و مار شده آنها به تدریج با حمایت خارجی گردآوری شوند. فرماندهان میانی و عالی‌رتبه طالبان دوباره با ملاعمر بیعت کردند و تلاش برای اعاده حاکمیت از دست رفته آغاز شد.

بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا و ناتو در سال 2001، غالب دیدگاه‌ها بر این نظر بود که طالبان سقوط کرده و پایان یافته است و کمتر کسی باور داشت که در عرض چند سال، گروه طالبان می‌تواند دوباره خود را احیا کند و به عنوان یک بازیگر در صحنه قدرت افغانستان نقشی برعهده گیرد. با اتکا به شواهد و قرائن موجود باید پذیرفت که طالبان بیش از یک دهه است که نه تنها تضعیف نشده، بلکه همچنان نفوذ خود را در مناطق پشتون‌نشین افغانستان و پاکستان تداوم بخشیده است. در این مدت، طالبان نه تنها جنگ چریکی و نامنظم و حملات کوتاه، مقطعی و مؤثری را در برابر نیروهای نظامی امریکا و ناتو و ارتش ملی افغانستان به اجرا درآورد، بلکه حملات مهلک آنها را نیز پاسخ داد و گاهی نیز شرایط صحنه را به نفع خود رقم زد.

افغانستان در یک دهه اخیر، به علت گستردگی و تنوع بازیگران به بستر رشد و تکثیر جریان‌های فکری - سیاسی مختلف با آرا و اهداف متفاوت تبدیل شده است؛



اما در این میان، طالبان یکی از پایدارترین بازیگران محسوب می‌شود که به‌رغم تحمل فشارهای نظامی و اجتماعی گسترده و قوی و شرایط محیطی شکننده، به حیات خود ادامه داده است. بعد از واگذاری امور امنیتی در سال 2014 به افغان‌ها، ارتش و پلیس این کشور با حمایت مستشاری خارجی، همواره حملات شدیدی علیه طالبان ترتیب داد و مدتی است که گروه خشن داعش نیز به بازیگران ضد طالبان در افغانستان اضافه شده و تلفات زیادی را بر طالبان وارد کرده است. این گروه توانست ضمن دفع حملات چندجانبه و حفظ موجودیت و هویت خود، بر قدرت نظامی و اجتماعی خود نیز بیفزاید. حال سؤال این است که «چگونه طالبان توانسته است در برابر حملات و فشارهای ممتد دشمنان خود در افغانستان، موجودیت و هویت خود را حفظ نماید؟» در پاسخ به این سؤال می‌توان با بهره‌گیری از نظریه منازعه تبیین کرد که «طالبان با بهره‌برداری از جوانب مثبت منازعه و جنگ با دشمنانش، خود را احیا کرده و ضمن افزایش قدرت، بقا و موجودیت خود را نیز استمرار بخشیده است». در این پژوهش، ضمن تشریح نظریه منازعه و اشاره به خصوصیات رفتاری طالبان از این منظر، به نقش جنگ و ستیزه آنان با اشغالگران، دولت افغانستان و داعش در بقای این گروه پرداخته می‌شود.

1. «نظریه منازعه»¹ و رفتارشناسی گروه‌های شبه‌نظامی

در مطالعات اجتماعی یک قرن اخیر، موضوع ستیزه و نزاع همواره یکی از مباحث اصلی جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان سیاسی بوده است. در این میان، راجع به ریشه‌ها، کارکردها و نتایج منازعه و جنگ، بحث‌های جدی صورت گرفته که اغلب، رفتار مبتنی بر ستیزه فقط از منظر ابعاد منفی و متلاشی‌کننده بررسی شده است. سرانجام لوئیس آلفرد کوزر،² جامعه‌شناس امریکایی

¹ . Conflict Theory

² . Lwias A. Coser

آلمانی‌الاصل در اواسط دهه 1950، نظریه مشهور خود یعنی کارکردهای ستیزه اجتماعی را با بهره‌گیری از کتاب ستیزه، تألیف جرج زیمل ارائه کرد. در این نظریه، به کارکرد مثبت ستیزه و منازعه که عملکرد ستیزه را باعث انسجام گروهی می‌دانست، توجه بسیاری شده است.

نظریه منازعه در بدو امر، برخورد منافع و نقش اعمال زور را مورد بررسی قرار می‌دهد (ریتزر، 1377: 16). بر این اساس، ساختار گروه‌ها نیز تحت تأثیر ستیزه با گروه‌های دیگر است که با آن گروه پیوند داشته یا می‌خواهند داشته باشند. گروه‌هایی که با هم مبارزه دائمی دارند، می‌خواهند اعضای خود را با تمام وجود در آن مبارزه درگیر کنند؛ به طوری که تمام توان اعضای گروه را بسیج می‌کنند و همه آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این میان، گروه‌هایی که در مبارزه دائمی با نیروهای بیرونی نیستند، انگیزه کمتری برای درگیر کردن تمام اعضای گروه خود دارند و در ساختار آنها انعطاف‌پذیری بیشتری هم به چشم می‌خورد.

طبق اصول این نظریه، ستیزه‌جویی برخی از گروه‌ها و افراد با بعضی افراد و گروه‌های دیگر، پیوستگی و ائتلاف با دیگران را در پی دارد. از این منظر، ستیزه، با این گونه تجمع‌ها و ائتلاف‌ها و با ایجاد پیوند بین اعضا، موجب کاهش انزوای اجتماعی می‌شود و افراد یا گروه‌هایی را با یکدیگر متحد می‌کند که در صورت فقدان آن ستیزه‌ها، با یکدیگر بی‌ارتباط یا متعارض بودند. حال براساس نظریه منازعه،¹ هر چه یک گروه و جامعه بیشتر با گروه دیگری در تضاد و درگیری باشد، احساس همبستگی، وحدت و انسجام در درون هر یک از گروه‌ها بیشتر می‌شود (Coser, 1956: 87- 110). بر این اساس، در صورتی که افراد یک گروه، دارای هدف و فعالیت مشترک برای رسیدن به هدف باشند، در آن صورت تعلق خاطر میان آنها زیاد می‌شود. دشمن مشترک، همواره مهم‌ترین هدف مشترک است. در چنین شرایطی، عمده فعالیت مشترک قوی برای از بین بردن دشمن به وجود

1. این نظریه با نام‌های دیگری مانند نظریه ستیزه، نظریه کشمکش و... نیز مطرح شده است.

می‌آید و احساس همبستگی میان اعضای گروه بسیار تقویت می‌شود. حال اگر چنین گروهی دارای رهبر متفرد و مطاع و سازماندهی قوی باشد و از ابزار مهم احساسی- انگیزشی نظیر ایدئولوژی استفاده کند، همبستگی درونی گروه به اندازه‌ای می‌رسد که مقابله با آن دشوار و متلاشی کردن آن دشوارتر می‌شود.

از منظر دیگر، هنگامی که گروه و تجمعی از طریق ستیز با دیگر گروه‌ها شکل گرفت، آن ستیزه ممکن است در راستای حفظ حدود خط‌مشی بین گروه‌ها و محیط اجتماعی پیرامون آن عمل کند. در این شرایط، مفهوم دینامیزم (پویایی) گروهی شکل می‌گیرد. به باور لوئیس کوزر و بر اساس مفهوم مذکور، از بین رفتن دشمن مشترک برای اعضای یک گروه، وحدت قبلی آنها را کاهش می‌دهد و تجزیه درون‌گروهی آغاز می‌گردد (Ibid).

با نگاهی به اصول و مباحث نظریه منازعه، می‌توان گفت گروه‌های شبه‌نظامی از گروه‌هایی هستند که به معنای واقعی از این نظریه در سازماندهی و بقای خود بهره می‌گیرند و برای رفتارشناسی آنها باید به نقش و کارکرد منازعه بسیار توجه کرد. بر این اساس، برخی از مهم‌ترین شاخص‌های تشکیلاتی- رفتاری گروه‌های شبه‌نظامی عبارتند از:

1. تمایز هویتی: رهبران و اعضای گروه‌های شبه‌نظامی در عین حال که ممکن است در صحنه‌های عملیاتی و میدانی با برخی گروه‌های همسو و مشابه همکاری داشته باشند، به شدت بر هویت متمایز و تعصب هویتی خود نیز اصرار دارند. از این رو اغلب دارای پرچم، شعار و نمادهای اختصاصی خود هستند.

2. ستیزه‌طلبی: در گروه‌های شبه‌نظامی، جنگاوری و ستیزه‌طلبی بخش مهمی از فلسفه وجودی آنها قلمداد می‌شوند و بقای آنها به استمرار ستیزه‌جویی و سازش‌ناپذیری آنها بستگی دارد؛ زیرا همواره فلسفه وجودی آنها را یادآوری و مشروعیت آنان را نیز بازتولید می‌کند.

3. ساختار سلسله مراتبی: در گروه‌های شبه‌نظامی که با اتکا به منازعه به حیات

خود ادامه می‌دهند، فرمان توقف یا تداوم و کاهش یا افزایش منازعه و جنگ در اختیار رهبر و فرماندهی این گروه‌هاست. بنابراین همواره نوعی اطاعت‌پذیری و تبعیت در این گروه‌ها وجود دارد که کاهش این تبعیت به هر دلیلی که باشد، سبب بروز اختلاف و احتمالاً آغاز تجزیه گروه می‌شود. در میان گروه‌های شبه‌نظامی، گروه‌های افراط‌گرای مذهبی به سبب اینکه اغلب ماهیت ایدئولوژیک دارند، بیش از سایر گروه‌ها، ساختارشان ماهیت هرمی و سلسله‌مراتبی دارد که در ذیل یک نماد، اندیشه، فرد کاریزما و... شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد. به‌رغم اینکه ساختار هرمی و سلسله‌مراتبی تقریباً در همه گروه‌های افراط‌گرا مشترک و همسان است، برخی گروه‌ها متناسب با الزامات ذاتی و محیطی که با آن مواجه هستند، به صورت سلسله‌مراتبی پیوسته یا منفک، ساده یا خوشه‌ای و امثال آن تقسیم می‌شوند. ویژگی‌های مذکور را در طالبان افغان به خوبی می‌توان تفکیک و تشریح کرد.

2. شاخص‌های تشکیلاتی - رفتاری طالبان از منظر نظریه منازعه

طالبان افغانستان نیز همانند بسیاری از گروه‌های شبه‌نظامی که برخی از شاخص‌های آنها در بالا اشاره شد و در ادامه هم ذکر می‌شود، از منازعه و ستیزه‌جویی در روند تأسیس، تکامل و بقای خود بهره‌گیری کرده است. بنابر این، از این دیدگاه، می‌توان شاخص‌های گروه‌های شبه‌نظامی را در مورد طالبان نیز بررسی کرد. این شاخص‌ها عبارتند از:

2/1. طالبان‌یسم به مثابه هویت متمایز

آنچه امروزه به عنوان طالبان افغان شناخته می‌شود، مجموعه‌ای متنوع از چندین گروه ستیزه‌جوی افغان است که خود را به آرمان‌ها، ایدئولوژی، رهبر، کارکردها و کلیتی به نام طالبان متعهد می‌دانند. این وضعیت، ضمن ترسیم مرزبندی میان



طالبان با برخی گروه‌های شبه‌نظامی دیگر در افغانستان، هویت مستقل و متمایزی به آنها بخشیده است. آنها با تفسیر خاص خود از شریعت که اغلب ملهم از باورهای سلفی، حنفی - دیوبندی و پشتونی است، در صدد شرعی کردن ساختار قدرت در افغانستان هستند و در ارتباط با ظواهر مذهبی بسیار سخت‌گیر و جدی عمل می‌کنند. جوهره اقدامات این طیف، تمامیت‌خواهی و تعصب است. بخش مهمی از باور طالبان به اینکه آنها هویت متمایز و برتر هستند، در انگاره‌های قوم برتر بودن پشتون‌ها و مذهب برتر داشتن آنها ریشه دارد. جنگ با پیروان این گروه متعصب، دشوار و دفاع در برابر آنان دشوارتر و احتمالاً رسیدن به تفاهم با آنان ناممکن است.

2/2. جنگ و جهاد به مثابه شغل مقدس

قدرت طالبان به صورت سنتی علاوه بر علما و ریش سفیدان، اغلب بر فرماندهان نظامی و جنگجویان این گروه متکی است. جنگ طالبان که آنها نام جهاد را بر آن نهاده‌اند، مدتی ابعاد معیشتی نیز پیدا کرده و در حال تبدیل شدن به یک شغل مقدس است. این جنگ شغل است؛ چون بسیاری از طالبان به عنوان منبع درآمد چندین خانواده به آن می‌نگرند و مقدس پنداشته می‌شود و برخاسته از باورهای دینی و ایدئولوژیک آنها نیز است. راه و رسم طالبان، افراط‌گرایانه و خشونت‌گرا و فهم اعضای آنان از اسلام، متأثر از فرهنگ قبیله‌ای، نظام تربیتی و تعصبات قومی است. بنابراین باورهای دینی طالبان، آمیزه‌ای از برداشت سطحی آنها از شریعت اسلامی و تلفیق آن با آداب و رسوم قومی و قبیله‌ای پشتون (پشتون‌والی) است. در مجموع، ایدئولوژی این گروه، آمیزه‌ای از گرایش‌های صوفیانه، خشونت و تصلب اندیشه‌های وهابیت، تعالیم دیوبندی مدارس پاکستان و باورهای جامعه قبیله‌ای پشتونی و کارکرد آنان بر جهاد و تهدید پیروان سایر عقاید استوار است و حملات انتحاری، یکی از روش‌های تحقق آن محسوب می‌شود (سرافراز، 1390، 117-111). اکنون



پس از یک دهه، گروه‌هایی از طالبان به علل مختلف به سمتی می‌روند که در قالب باندهای شرارت حرفه‌ای و در قبال دریافت مبالغی، به اقدامات تبهکارانه دست بزنند و افزایش پدیده‌های گروگانگیری، راهزنی، باجگیری از افراد و سازمان‌ها، قتل‌های سفارشی و... در بین طالبان، ناظر بر این وضعیت است. از این منظر، امروزه بخش مهمی از جنگ طالبان به یک شغل و تجارت تبدیل شده است؛¹ به طوری که تعداد زیادی از این افراد با انگیزه کسب سود، اعتبار و حتی رهایی از محدودیت‌های زندگی روستایی و کار در زمین‌های خشک کشاورزی به طالبان پیوسته‌اند. بسیاری از کسانی که به تازگی به طالبان می‌پیوندند زمانی برای دولت افغانستان یا نیروهای خارجی کار می‌کردند؛ اما به دلیل تهدید علیه خانواده‌هایشان یا بیکاری، به طالبان ملحق شده‌اند (خبرگزاری ایسنا، 93/7/29).

2/3. ساختار متصلب و سلسله‌مراتبی

در طالبان، رهبری کاریزماتیک و عملکرد سلسله‌مراتبی به دلیل سطح پایین نهادینگی سیاسی اهمیت زیادی دارد. در واقع، اطاعت‌پذیری عناصر میانی و بدنه طالبان از فرامین رهبری گروه، یکی از رموز بنیادین قدرت‌یابی مجدد آنها بوده است. شورای کویته، طرفدار ساختار به شدت متصلب و سلسله‌مراتبی است که از رهبری عالی‌رتبه تا سطوح محلی و روستایی حاکم است. ساختار هرمی طالبان به ترتیب از هسته مرکزی به رهبری ملا هبت‌الله آخوندزاده، شورای رهبری، کمیته‌های تخصصی، والیان محلی، فرمانداران- ولسوال‌ها و فرماندهان محلی تشکیل شده است که فرامین و دستورات این گروه برای اجرایی شدن، همین مراحل را طی می‌کند. رهبران شورای رهبری درباره همه چیز تصمیم‌گیری و

1. سخنگوی پیشین سرپرست ولایت فاریاب معتقد است: «طالبان اکنون بر مبنای ایده و تفکر ایدئولوژیک خود نمی‌جنگند، بلکه به خاطر کسب منفعت مالی و سرقت کالاهای مردم این ولایت در حال جنگ هستند. آنان با بستن جاده‌های ولایات، به جمع‌آوری اموال مردم با تهدید سلاح می‌پردازند». دسترسی در: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=>

سپس آنها را به مراجع پایین دستی ابلاغ می‌کند. چنین ساختاری توانسته است حدود 15 تا 25 هزار نفر طالبان مسلح را که از میان آنها 7 تا 10 هزار نفر دائمی هستند و بقیه فصلی انتخاب می‌شوند، سازماندهی و هدایت کند.

ویژگی‌های مذکور به رهبران طالبان کمک کرده است که بهتر بتوانند به منازعه و جنگ با دشمنان خود ادامه دهند و بقای خود را تضمین کنند.

3. بازسازی طالبان افغان در پرتو منازعه با اشغال‌گران

در جریان حمله آمریکا به افغانستان در سال 2001، گروه طالبان از لحاظ ساختار و سازمان رزم عملاً متلاشی شد. این گروه در سال‌های اولیه حضور نیروهای خارجی در افغانستان، هیچ‌گونه تحرکات جدی از خود نشان نداد. بخش‌های عمده افغانستان تحت کنترل دولت و نیروهای خارجی بود یا دست‌کم از حضور طالبان در آن خبری نبود؛ اما با گذشت زمانی اندک، تحرکات طالبان در کشور آغاز و به تدریج بیشتر شد و نیروهای آن مصمم‌تر از قبل فعالیت خود را شروع کردند. در نتیجه، این افراد تلاش برای اعاده حاکمیت از دست رفته خود را نیز آغاز کردند و به مرور با سازماندهی مجدد قوایشان، در قالب یک نیروی چالش‌برانگیز در برابر خارجی‌ها ظاهر شدند.

در محدوده زمانی بعد از سال 2004 که احیا و بازسازی طالبان آغاز شد، به سبب حضور بیش از 100 هزار نفر از نیروهای خارجی در افغانستان و سهولت دسترسی به آنها، نظامیان اشغال‌گر آماج اصلی حملات طالبان قرار داشتند و منازعه و جنگ میان دو جبهه اصلی یعنی طالبان و اشغالگران به شدت در جریان بود. طالبان در جنگ با آمریکا، از لحاظ عملیاتی بر ترکیبی از دو شیوه متفاوت تکیه کردند. در شیوه نخست، آنان جنگ چریکی و حملات مقطعی و مؤثری را در برابر نظامیان آمریکا و ناتو به اجرا درآوردند و تا سال 2005 با اعزام گروه‌های حداکثر 10 نفری از داخل خاک پاکستان به افغانستان، عملیات خود را شروع کردند. اما از

سال 2006، فرماندهان میدانی طالبان در افغانستان مستقر شدند و در گروه‌های 10 تا 100 نفری به کاروان‌های نظامی ناتو و بخش‌داری‌ها حمله کردند. در مقطعی، تاکتیک جنگی طالبان علیه امریکا به نحوی انجام شد که به شدت روحیه نیروهای این گروه را افزایش داد و بر قدرت نظامی آن افزود. نفوذ و رخنه طالبان در مراکز و محل استقرار نیروهای غربی، اماکن و مقرهای امنیتی و نظامی برای حمله از درون، محور اصلی این تاکتیک بود. این تاکتیک، فارغ از پیامدهای مرگبارش، آثار روحی - روانی بسیار مخربی در پی داشت. از ابتدای سال 2012 تا آگوست همین سال، 26 سرباز ناتو و امریکایی در 19 حادثه تیراندازی نظامیان افغان تحت آموزش نیروهای خارجی کشته شدند. در سال 2011 نیز 35 سرباز ناتو در 21 حمله از میان رفتند. در مجموع، طالبان توانست از سال 2001 تا 2016 با حملات مختلف، حدود 2381 امریکایی و در مجموع 3517 نظامی خارجی را در جنگ افغانستان بکشد (icasualties.org/oef, 2016).

گرچه از آغاز حملات ضد اشغالگری طالبان، سرکوب قاطع این گروه به دلایل مختلف صورت نگرفت و از روند مدیریت جنگ معلوم بود که برنامه جدی برای نابودی طالبان وجود ندارد، عاملی مهم‌تر از آن، به سازمان‌یابی مجدد این گروه منجر شد. نیروها و جنگجویان تار و مار شده طالبان، با معرفی نظامیان خارجی به عنوان دشمن مشترک، یک هدف مشترک را برای مبارزه و جنگ تعریف کردند و برای چندین سال به منازعه با این دشمن پرداختند. این مبارزه مشترک، آنها را حول یک محور مشخص، متحد و منسجم می‌ساخت. طالبان با سوق دادن وضعیت به جنگ فرسایشی، فرصت بیشتر و مؤثرتری را برای انسجام‌بخشی و احیای نیروهای پراکنده و مردد خود فراهم کرد. در جنگ فرسایشی، ضمن اهمیت یافتن عامل زمان، عنصر زمین اهمیت چندانی ندارد. در این میان، موفقیت طالبان در فرسایشی کردن منازعه با امریکا، سهم به‌سزایی در بن‌بست نظامی امریکا داشت.



بسترهای اجتماعی، سیاسی و فکری - اعتقادی این منازعه نیز در هر دو طرف جنگ فراهم بود. از یکسو طالبان با اتکا به تعصبات قومی و فرهنگی خود، مشخصات یک دشمن را در چهره امریکا مشاهده می‌کرد و پشتون‌والی به عنوان قانون اجتماعی و عرفی پشتون‌ها مجوز چنین دشمنی را قبلاً صادر کرده بود. بر اساس اصل انتقام‌جویی که یکی از محوری‌ترین اصول پشتون‌والی است، بازماندگان خانواده‌های کشته‌شدگان به ویژه اولاد ذکور خانواده باید قاتلان پدران خود را بکشند و انتقام او را بگیرند. بر این مبنا، در جامعه پشتونی به ویژه طالبان، جنگ، جنگ می‌آورد. در ایدئولوژی طالبان، مبارزه دارای سه مرحله ایجاد مزاحمت، مقاومت و پیروزی است. آنها در ابتدای بازسازی خود معتقد بودند در مرحله مقاومت در برابر امریکا قرار دارند و از حمایت پنهان و آشکار مردم نیز برخوردارند. در چنین شرایطی، طالبان توانست جایگاه و توان نظامی خود را دست‌کم در مناطق پشتون‌نشین احیا کند (سرافراز، 1390: 275).

از سوی دیگر، امریکا به سبب تناقضات رفتاری، فرصت‌های لازم را برای رشد و گسترش منازعه طالبان با خود فراهم می‌کرد. امریکا با اتکا به آموزه‌های لیبرالیسم و اشاعه دموکراسی امریکایی و طبق اهدافی که برای حمله به افغانستان مشخص کرده و مهم‌ترین هدف را نابودی طالبان و القاعده قرار داده بود، موجودیت طالبان را هدف قرار داد که بدون تردید این گروه را برای دفاع از موجودیتش مصمم‌تر می‌ساخت. امریکا در حین تعقیب طالبان با اعمال برخی ملاحظات راهبردی، از حذف کامل این گروه خودداری کرد و درصدد بود تا از طریق مدیریت و کنترل آنها، در آینده به مدیریت صحنه افغانستان پردازد. در جنگ نابرابر طالبان - امریکا، رویکرد سخت‌افزاری - نظامی امریکا در مهار طالبان که بر حملات سنگین هوایی و موشکی متکی بود، موجب تلفات بالای غیرنظامیان، بی‌اعتمادی افغان‌ها به اشغالگران و در نهایت، بهره‌برداری طالبان از این وضعیت شد. طالبان از این طریق، بخش مهمی از قبایل پشتون را قانع کرد

که مقاومت آنها در مقابل اشغال خارجی، مقاومتی مشروع است. به همین دلیل، طالبان نسبت به گذشته از پایگاه اجتماعی بیشتری برخوردار شد و سربازگیری آنها ساده‌تر است.

ماهیت عملکرد امنیتی - نظامی امریکا در افغانستان از ابعاد غیرجنگی و غیر منازعه‌آمیز نیز موجب ایجاد فضای روانی و عینی قدرت‌ساز برای طالبان می‌شد. امریکا هم‌زمان با تصویب پیمان راهبردی کابل - واشنگتن از طریق امپراطوری رسانه‌ای غربی، وضعیت افغانستان را ناامن نشان می‌داد تا دولت کابل را نسبت به ادامه حضور خود در این کشور قانع کند. این سیاست، دو کارکرد ناخواسته به نفع طالبان داشت؛ از یک‌سو موجب امیدواری و تقویت اراده جنگجویان طالبان می‌شد و از سوی دیگر، افکار عمومی نیز می‌پذیرفت در آینده نزدیک، به قدرت رسیدن طالبان دست‌کم در بخش‌هایی از مناطق جنوبی و شرقی افغانستان محتمل است. این امر به طور راهبردی موجب تولید قدرت برای طالبان شد. تاکتیک شلیک و مذاکره از سوی امریکا که به معنای پیشبرد هم‌زمان جنگ و گفت‌وگو بین طالبان و امریکا برای مدیریت اوضاع و تبادل امتیازات کوتاه‌مدت است، برای مدتی از سوی غربی‌ها حمایت می‌شد؛ اما همان نتایج، مذاکره‌گریزی طالبان را به دنبال داشت و اعضای این گروه را حول رهبران مخالف مذاکرات، متحدتر ساخت. در چنین فضایی، طالبان طبق ادعای خودشان، توانست حدود 15 هزار جنگجو را برای مقابله با ناتو و امریکا در افغانستان آماده کند.

در روند منازعه طالبان و امریکا، القاعده نیز به یاری طالبان شتافت. القاعده مجبور به ایجاد تغییراتی در راهبرد خود برای مقابله با نیروهای ائتلاف شد و برای تجدید حیات خود به نواحی مرزی افغانستان و پاکستان عقب‌نشینی کرد. از این رو تصمیم گرفت بر آموزش، عضوگیری از میان سربازان با تخصص ویژه و شروع یک نبرد چریکی محدود تمرکز کند. به همین دلیل، در نواحی مذکور پنهان شد و شروع به ساماندهی مخفیانه در نواحی قبیله‌ای پاکستان کرد. علاوه بر



این، اردوگاه‌های آموزشی را راه‌اندازی کرد و ائتلاف‌هایی را با قبایل محلی شکل داد. در این راستا، این گروه توانست طالبان را برای پذیرش استفاده از عاملان حملات انتحاری به عنوان یک سلاح راهبردی متقاعد سازد.

حاصل جنگ و منازعه در جبهه میان طالبان و امریکا پس از یک دهه، این بود که طالبان از ابتدای بازسازی خود تا قبل از کاهش تعداد نظامیان اشغال‌گر توانست به‌رغم حضور امریکا و ناتو در افغانستان، بر حدود نیمی از افغانستان شامل ولایات قندهار، اورزگان، نیمروز، هلمند، کنر، پکتیا، غزنی، زابل و ننگرهار تسلط فیزیکی و بر بیشتر از نصف جمعیت افغانستان تسلط روانی ایجاد کند. در این مدت، تقریباً همه مناطق روستایی در اختیار طالبان بود. افراد طالبان در شهر کابل نیز حضور داشتند و هر زمان که اراده می‌کردند دست به عملیات انتحاری می‌زدند. گسترش نفوذ طالبان در داخل افغانستان باعث شد سازماندهی آنان سیال‌تر و پویاتر شود و برخی مقامات بلندپایه این گروه از مناطق قبایلی پاکستان به داخل افغانستان نقل مکان کنند. طالبان در روستاها و مناطق دوردست با استفاده از اصول جنگ چریکی با امریکایی‌ها و ناتو درگیر بودند و در شهرها با بهره‌گیری از استراتژی جنگی القاعده به حملات انتحاری و بمب‌گذاری روی می‌آوردند. آنان در این مدت توانستند علاوه بر تثبیت جایگاه خود در مناطق پشتون‌نشین که حوزه سنتی نفوذ و حضور آنان بوده است، از قومیت‌های دیگر یعنی فارسی‌زبانان تاجیک و حتی ازبک‌ها نیز عضوگیری نمایند. بر این اساس، ترکیب قومی- نژادی طالبان متنوع شد و نفوذ و سرمایه اجتماعی آنان را در سطح ملی افزایش داد.

4. قدرت‌یابی طالبان افغان در سایه منازعه با دولت

پس از احیا و بازسازی طالبان افغان در فضای ناشی از منازعه و جنگ با اشغالگران، تداوم وضعیت جنگی و ستیزه‌جویانه بین طالبان و دولت افغانستان، به

روند قدرت‌یابی و گسترش نفوذ طالبان در افغانستان کمک شایانی کرده؛ به گونه‌ای که امارت اسلامی طالبان به حکومت در سایه افغانستان تبدیل شده است. طالبان در مناطقی که از قدرت نسبی برخوردارند، به دعاوی مردم رسیدگی و سپس قضاوت می‌کنند و حتی به اجرای حکم می‌پردازند. هم‌زمان با ناکامی‌های اشغال‌گران در مهار و سرکوب طالبان، دولت‌های مرکزی افغانستان در زمان کرزی و اشرف‌غنی، تلاش‌های خود را در دو جبهه جنگ و صلح با طالبان پیگیری کرده‌اند. در زمان کرزی دولت در جبهه جنگ، سیاست دفاعی را در پیش گرفت و به نیروهای امنیتی نیز تنها در شرایط خاص اجازه عملیات نظامی داده شد. در جهت دیگر، تلاش‌ها برای صلح بیشتر شدت گرفت. با این حال، آتش جنگ چریکی و حملات مختلف طالبان علیه دولت و بالعکس، برافروخته باقی ماند و حتی در مقاطعی شدت بیشتری یافت. بنابراین، دشمن مشترک برای طالبان همچنان در صحنه حاضر بود؛ اما این بار این دشمنی در چهره ارکان و نهادهای دولتی از جمله ارتش، پلیس، مقامات حکومتی ولایات و کابل و... تجلی می‌یافت. مهم این بود که طالبان همچنان با یک دشمن منسجم مواجه بود که باید اتحاد و انسجام خود را در مقابل آن حفظ می‌کرد. روند تغییر و تحولات امنیتی در افغانستان نیز به این موضوع کمک می‌کرد و به آن دامن می‌زد.

اوباما در اول می سال 2012، لحظاتی بعد از امضای پیمان استراتژیک با کرزی اعلام کرد که «امریکا مأموریت در افغانستان را کامل می‌کند و به جنگ خاتمه می‌دهد». انتقال مسئولیت‌های امنیتی از خارجی‌ها به نیروهای افغان، در اوایل سال 2011 آغاز شد و تا سال 2013 و در مراحل اول، دوم، سوم و چهارم این طرح، 87 درصد جمعیت افغانستان زیر پوشش مأموران امنیتی و نظامی افغان قرار گرفتند و رهبری 80 درصد از عملیات‌ها به ارتش افغانستان واگذار شد. از سال 2014، تقریباً همه مسئولیت‌های جنگ علیه طالبان به نیروهای افغان سپرده شد. در این راستا، نفرات ارتش افغانستان با کمک امریکا برای مبارزه با طالبان به



حدود 400 هزار نفر رسید. در سال 2014 که اولین سال واگذاری کامل تأمین امنیت افغانستان به نیروهای نظامی این کشور بود، اعلام شد: «تلفات طالبان سه برابر نیروهای افغان بوده و حدود 8 هزار کشته و 2500 زخمی بر آنان تحمیل شده است» (خبرگزاری فارس، 93/10/10).

در سال 2015، به رغم تحرکات چشمگیر طالبان در برخی از مناطق افغانستان، فشار نظامی دولت و حامیان خارجی آن بر این گروه بسیار زیاد بود. بررسی‌های مبارزه با دهشت‌افکنی کشورهای جنوب آسیا نشان می‌دهد که در سال 2015، حدود 10600 تروریست در افغانستان کشته شدند که اغلب آنها از جنگجویان طالبان بودند (باشگاه خبرنگاران، 28 فروردین 95).

فشارهای مذکور بر طالبان در سال 2016 نیز ادامه یافت. در دیدار اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان با مدیران ریاست عمومی امنیت ملی این کشور در اوایل اردیبهشت سال 1395 ه.ش دستور حمله همه‌جانبه علیه طالبان صادر شد.¹ اشرف غنی روز قبل از صدور این فرمان، در مجلس نمایندگان این کشور سخنرانی کرد و خط مشی جدید دولتش را در ارتباط با طالبان توضیح داد. وی از طالبان با عنوان گروه تروریستی نام برد و از برخورد جدی‌تر دولت با این گروه و اجرای حکم اعدام شماری از اعضای زندانی آنان خبر داد.

علاوه بر تخصیص پایدار و رایج طالبان و دولت افغانستان، هر ساله جنگ‌های فصلی در بهار و تابستان که شرایط جغرافیایی برای تشدید جنگ چریکی مساعد و جنگ دوجانبه در قالب عملیات انفجاری - انتحاری و تهاجمی طالبان به مواضع ارتش و نیروهای امنیتی افغانستان تشدید می‌شود. تشدید جنگ بین طالبان و دولت مرکزی با هدف امتیازگیری بیشتر است نه به امید کسب پیروزی

1. در این فرمان آمده است: «عرصه فعالیت تروریست‌ها را تنگ سازید، در دل‌هایشان رعب و ترس ایجاد کنید، راه‌های رفت و آمدشان را مسدود کنید، منابع مالی‌شان را بخشکانید و از طریق عملیات زمینی و هوایی، مکان‌های تجمع آنان را تخریب و آنان را نابود سازید. اکنون در زمینه تعریف دوست و دشمن ابهامات از میان برداشته شده است و آنهایی که علیه نظام افغانستان شورش می‌کنند، دشمنان افغانستان هستند».

مطلق یکی از دو طرف؛ اما چون به تداوم منازعه دولت و طالبان کمک می‌کند و به آن شدت می‌بخشد، با تقویت انسجام درونی، از کاهش تدریجی قدرت طالبان جلوگیری می‌کند (پیرمحمد ملازهی، 1393).

با روی کار آمدن دولت وحدت ملی، انتظار می‌رفت که مدیریت سیاسی جنگ تغییر کند؛ اما چنین چیزی عملاً در برنامه‌های سران دولت وحدت ملی مشاهده نشد و آنان با تشدید حساب نشده منازعه و بحران که اغلب برای جلب رضایت و اقناع امریکا برای ادامه حمایت مالی و نظامی از دولت افغانستان صورت می‌گیرد، آتش جنگ را به نفع طالبان شعله‌ورتر می‌کنند. در چنین فضایی نه تنها طالبان تضعیف نمی‌شوند، بلکه اعمال فشار بیشتر بر آنان، بر تصلب و تعصب گروهی این گروه می‌افزاید.

مواضع خاص طالبان در برابر مذاکرات صلح افغانستان ریشه در فواید جنگ و منازعه برای حفظ قدرت این گروه دارد؛ با آنکه موضع اصلی دولت کابل همواره بر گفت‌وگو با طالبان بوده است؛ اما آنان خود را در موضع برتر می‌دانند و به هیچ وجه به آن تن نمی‌دهند. برای نخستین بار، طرح مصالحه با طالبان در سال 2007 و 2008 از سوی کرزی مطرح و پس از آن، در کنفرانس لندن در سال 2010، این طرح از حمایت جهانی برخوردار شد. دولت نیز به جای سرکوب طالبان، روش مسالمت‌آمیز را در پیش گرفت و به دنبال آن، تلاش‌هایی برای رهایی اعضای طالبان از زندان‌های مختلف آغاز شد؛ تا جایی که شمار زیادی از اعضای طالبان پس از سال 2010 از زندان‌ها رها شدند. همچنین عملیات هوایی نیروهای خارجی علیه طالبان متوقف و به نیروهای امنیتی دستور داده شد که از سلاح‌های سنگین علیه طالبان استفاده نکنند. علاوه بر این، شورای عالی صلح با هدف مذاکره با طالبان تشکیل شد، نمایندگی سیاسی طالبان در قطر گشایش یافت و برخی از اعضای کلیدی این گروه، اجازه سفرهای خارجی را به دست آوردند. از سوی دیگر، طالبان هرگونه مذاکره با دولت را متفی می‌داند و پاسخ



درخواست‌های صلح را با حملات انتحاری می‌دهد. آنان به همان اندازه که دولت کابل مشتاق صلح است، به صلح متقاعد نشده‌اند. از این رو، همواره با طرح شروط غیرممکن، شروط دولت برای مذاکره را نیز نمی‌پذیرند. گریز طالبان از اقدام واقعی برای مشارکت در مذاکرات صلح به این دلیل بسیار مهم صورت گرفته که آنها از این طریق، جلوی فرسایش قدرت و مشروعیت خود را گرفته‌اند. ورود جدی طالبان به روند مذاکرات صلح افغانستان، قدرت انباشته آنان را کاهش می‌دهد و حتی به فروپاشی این گروه منجر می‌شود. بر این اساس، طالبان در مواردی که برای ارزیابی طرف‌های مقابل، وارد گفت‌وگوی اولیه شدند، از تاکتیک پیشبرد هم‌زمان مذاکره و جنگ بهره گرفته است و در بسیاری مواقع به‌رغم حضور برخی افراد که خود را نماینده طالبان معرفی می‌کنند، رهبران این گروه هرگونه مشارکت در مذاکرات را انکار می‌کنند. در مجموع در یک سال اخیر، فشارهای مختلف دولت افغانستان بر طالبان به روش زیر انجام شده است:

الف) حذف رهبران عالی‌رتبه طالبان

در تابستان سال 2015، با اعلام خبر مرگ ملا عمر، رهبر و مؤسس طالبان، نخستین ضربه تشکیلاتی به طالبان وارد شد، مذاکرات صلح متوقف گردید و چندین انشعاب در این گروه رخ داد. هم‌زمان برخی اعضای ناراضی و بریده از طالبان نیز به حامیان داعش در این کشور پیوستند تا جبهه افراط‌گرایی در افغانستان با ظهور لایه‌های جدید، پیچیده‌تر و متلاطم‌تر شود. هنوز چندی نگذشته بود که در اول خرداد سال 1395، با کشته شدن ملا اختر منصور، دومین ضربه تشکیلاتی نیز به طالبان وارد شد. به گفته مقامات عالی‌رتبه امریکا و افغان، رهبر طالبان در اول خرداد سال 1395، در منطقه دال‌بندین در ایالت بلوچستان پاکستان، هدف حمله یک پهپاد امریکایی قرار گرفت و کشته شد. این شرایط هنوز به بروز بحران در این گروه منجر نشده است؛ اما می‌تواند نشانه‌ای بر آغاز

یک روند جدید در طالبان محسوب شود.

ب) تجزیه، انشعاب و جنگ داخلی طالبان

ملا اختر منصور، جایگزین ملا عمر و دومین رهبر طالبان در نخستین روزهای ریاستش با مخالفت‌هایی از درون طالبان مواجه شد. ملا محمد حسن رحمانی والی دوره طالبان در قندهار، ملا عبدالرزاق وزیر کشور طالبان، خانواده ملا عمر¹ از جمله عبدالمنان و محمد یعقوب، قیوم ذاکر² فرمانده ارشد نظامی طالبان و طیب آغا رئیس پیشین دفتر سیاسی طالبان در قطر مخالفان جدی ملا منصور شناخته می‌شدند. بروز برخی انشعابات در مجموعه طالبان و رقابت‌های درون‌طالبانی پس از آن که در زیر اشاره شده، برای فشار بر این گروه انجام شده است.

گروه ملا رسول در سال 2015، بعد از اعلام مرگ ملا عمر و در مخالفت با رهبری ملا اختر منصور به رهبری ملا محمد رسول و با حضور ملا عبدالمنان نیازی در غرب افغانستان اعلام موجودیت کرد. ملا ننگیالی از فرماندهان این گروه در ولایت فراه است و گفته می‌شود که دولت افغانستان از این گروه حمایت می‌کند. گروه محاذ فدایی، یک گروه انشعاب یافته از طالبان به رهبری ملانجیب الله است³ که در سال 2013 در مخالفت با مذاکرات طالبان و امریکایی‌ها در قطر، اعلام موجودیت کرد. فردی با نام قاری حمزه، خود را سخنگوی این گروه معرفی می‌کند. صدور اعلامیه‌های شدیدالحن علیه حضور دیپلماتیک هند در افغانستان، افشای مرگ ملا عمر،⁴ بزرگ‌نمایی اختلاف میان رهبران طالبان و... جزو اقدامات این گروه است. این باور نیز وجود دارد که محاذ فدایی به دنبال تشکیل هسته اصلی داعش در افغانستان است و حمایت‌های پشت پرده را برای

1. طالبان طی اعلامیه‌ای در تاریخ 94/6/24، اعلام کرد که برادر و پسر ملا عمر با ملا اختر منصور بیعت کردند.
2. گفته می‌شود ملا ذاکر با توجه به اختلافی که با مخالفین منصور داشت، ترجیح داد با ملا منصور بیعت کند.
3. در برخی منابع از ملا منصور دادالله به عنوان رهبر این گروه یاد شده است.
4. در تاریخ 94/5/3 جبهه فدایی اعلام کرد: رهبر طالبان، 24 ماه قبل توسط ملا اختر منصور، معاون ملا عمر و گل آقا مسئول مالی طالبان به قتل رسیده است.

انجام این کار جذب خواهد کرد.

گروه جیش‌المسلمین به رهبری فردی با نام سیداکبر آغا و همراهی افرادی مانند ملاصابر مؤمن، فعالیت خود را آغاز کرد. وی در سال 2004 به جرم کشتن سه کارمند سازمان ملل متحد به 16 سال حبس محکوم شد؛ اما در سال 2010 با فرمان حامد کرزی از زندان آزاد شد. مواضع این گروه اغلب با مواضع طالبان همخوانی دارد، اما رهبر گروه با مذاکره با دولت موافق نیست.

گروه دادالله نیز به رهبری ملامنصور دادالله از قبایل کاکر قوم پشتون و برادر بزرگ‌تر ملا دادالله،¹ در سال 2013 در منطقه خاک افغان در ولایت زابل شکل گرفت. بعد از افشای مرگ ملاعمر، منصور دادالله از در ناسازگاری با ملااختر منصور وارد شد.

گروه کماندوهای اسلامی یکی دیگر از گروه‌هایی بود که چالشی بزرگ در برابر قدرت ملامنصور ایجاد کرد. این گروه حدوداً هزار نفری در ولایات جنوبی زابل، اورزگان و قندهار به ویژه مناطق خاک افغان، شاهجوی و ارغنداب و ولایات شمالی یعنی تخار، فاریاب، بدخشان و قندز فعالیت خود را آغاز کرد. گفته می‌شود این گروه بسیار مجهز با داعش نیز ارتباط نزدیکی دارد و ضمن ایجاد پایگاه‌های آموزشی و جذب و آموزش نیرو، بارها در برخی مناطق زابل و ارزگان درصدد تطمیع و جلب حمایت طالبان برآمد یا با آنها درگیر شد و آنان را از این مناطق بیرون راند. اعضای این گروه به گروگانگیری نیز اقدام می‌کنند.

گروه حرکت‌المجاهدین منشعب از شورای کویته در اواسط سال 2010 با هدایت پاکستان، برای تشدید ناامنی در افغانستان با محوریت افرادی مانند ملاعباس، ملاعبدالرزاق و ملاعبدالصمد شکل گرفت. سران این گروه جزو رقبای ملامنصور شناخته می‌شدند.

1. وی فرمانده معروف طالبان بود که در سال 2007 در فرمانداری نهرسراج ولایت هلمند در جنگ با نیروهای خارجی کشته شد.

تعارض منافع و رقابت جدی برخی گروه‌های انشعابی مذکور، موجب بروز جنگ داخلی شده و گرچه کلیت و تمامیت تشکیلاتی طالبان را خدشه‌دار کرده، به سبب ایجاد منازعات بیناگروهی بر انسجام و تقویت شاخه اصلی طالبان یعنی شورای کویت در مقابل گروه‌های انشعابی افزوده است.

ج) حمایت نظامی خارجی از دولت کابل

همراهی و همکاری نظامیان خارجی با دولت کابل به طرق مختلف، برای فشار و جنگ علیه طالبان همچنان با شدت و ضعف ادامه دارد. این شرایط، علاوه بر اینکه از بحرانی شدن اوضاع نظامی و امنیتی افغانستان جلوگیری می‌کند، دستاویز لازم برای اصرار طالبان بر جنگ علیه این جبهه (دولت حاکم و خارجی‌ها) را نیز فراهم می‌سازد. بقایای نیروهای امریکا و ناتو در سطوح مستشاری، آموزش نظامی، عملیات ویژه مشترک، پشتیبانی آتش هوایی و... از ارتش و پلیس افغانستان حمایت می‌کنند. مهم‌ترین پشتوانه رسمی و حقوقی این حمایت‌ها، پیمان راهبردی و قرارداد امنیتی کابل - واشنگتن است.

به‌رغم فشارها و حمله‌های دولت افغانستان و متحدان خارجی آن بر طالبان، این گروه به خوبی از این وضعیت به عنوان یک فرصت قدرت‌ساز و انسجام‌بخش به نفع خود استفاده کرده است. طالبان اکنون دولت وحدت ملی را به رسمیت نمی‌شناسد و فقط امارت اسلامی خود را نظام سیاسی مشروع افغانستان می‌داند. در واقع آنان، حکومت در سایه افغانستان هستند و دولت کابل را نامشروع می‌دانند و حتی کسانی که با این دولت همکاری کنند، از نظر آنان محکوم به قتل هستند (سایت شهامت، آذر 1390).

علاوه بر این، نتیجه بلافصل جنگ‌افروزی و تشدید فشار دولت افغانستان علیه طالبان این بوده که قدرت فزاینده طالبان، دولت را مجبور به تسلیم شدن در برابر خود کرده و راه‌حل نظامی آنان را تاکنون به بن‌بست رسانده است. هرچه زمان



می‌گذرد نه تنها طالبان قدرت خود را از دست نمی‌دهند، بلکه همچنان با قدرت بیشتری در مقابل نیروهای نظامی افغان ایستادگی و به آنان حمله می‌کنند. در اواخر اگوست سال 2015 (شهریور 1394)، طالبان طی دو هفته موفق به تسلط بر موقعیت‌های کلیدی در ولایت فاریاب به ویژه شهرهای غورماچ، المار، پشتون کوت و قیصار و مسیرهای اصلی حمل و نقل شدند. موقعیت طالبان در منطقه مرزی اندخوی نیز همچنان قوی باقی ماند. آنان پس از اشغال و سپس آزادی شهر کندوز که به تقویت موقعیت طالبان در نزدیکی پلخمري و شاهراه سالنگ منجر شد، در اوایل مهر سال 1394 تلاش کردند میمنه مرکز ولایت فاریاب را اشغال کنند؛ اما موفق نشدند، در حالی که بخش زیادی از قلمرو ولایات بادغیس، جوزجان و سرپل همانند گذشته توسط طالبان، کنترل می‌شود. طالبان در اواخر مهر سال 1394، هم‌زمان با هدف اشغال غزنی و مناطقی از هلمند به آنجا حمله کردند و گرچه در هر دو مورد موفق نشدند، اما باز هم به نوعی توانایی خود را برای انجام حمله‌های هم‌زمان در مناطق مختلف افغانستان و دستیابی به پیشرفت‌های قابل توجه به نمایش گذاشتند (الکساندر کنیازف، آبان 1394).

وضعیت مذکور که در ماه‌های نخست سال 1395 با شدت و ضعف ادامه یافته است، نشان می‌دهد طالبان از حمایت‌های نسبتاً بالایی در بسیاری از مناطق به ویژه مناطقی که پشتون‌ها و گروه‌های قومی ترک تبار به سر می‌برند، برخوردار است. همچنین به نظر می‌رسد آنان ضمن نشان دادن یکپارچگی و وحدت درونی خود در مقابل دشمن مشترک، با حملات مذکور، قدرت واقعی خود را به نمایش گذاشته و به اعتبار و حیثیت دولت کابل ضربه زده‌اند.

5. بقای طالبان افغان در پرتو منازعه با داعش

در ادامه منازعه طالبان با دولت افغانستان، منازعه جدی‌تر دیگری نیز بین داعش و طالبان شکل گرفته است. در شرایطی که کاهش حضور نظامیان امریکا در

افغانستان رخ داده است و دولت کابل نیز پیشنهادهای وسوسه‌انگیزی برای مذاکرات صلح ارائه می‌کند، خطر بروز اختلاف و انشقاق در طالبان افغان افزایش می‌یافت و حتی بقای این گروه را به مخاطره افکنده بود. کم‌کم رقیب قدرتمند و فعالی به نام داعش، به عنوان دشمن مشترک جدید طالبان، وارد صحنه شد و با تحمیل جنگی جدید بر طالبان، به نحوی که در ادامه ذکر خواهد شد، تا حدودی به عنوان منجی طالبان عمل کرد. مهم‌ترین زمینه این رویارویی را باید در تعارض‌های فکری - اعتقادی طرفین جست‌وجو کرد.

طالبان که در طیف سلفی جهادی (از نوع دیوبندی - حنفی شبه‌قاره‌ای) قرار می‌گیرد، به دلایل مختلف از لحاظ فکری - ایدئولوژیک و کارکردی، نقطه مقابل داعش به عنوان سلفیت جهادی - تکفیری (از نوع سلفی - وهابی عربی) است. در گام نخست در این تقابل، تفکر خلافت و تفکر امارت بر سر قدرت، رویاروی هم قرار می‌گیرند. طالبان امارت‌گرا، محلی فکر می‌کنند و بازسازی امارت از دست رفته‌شان مدنظر است؛ اما تفکر داعش، جهان‌گرا و بازسازی خلافت اسلامی است. طالبان پیرو مکتب فقهی شبه قاره‌ای هند و داعش پیرو مکتب فقهی عربی خاورمیانه‌ای هستند و هر چند در امر خلافت و روش تحقق آن یعنی جهاد شباهت‌هایی با یکدیگر دارند، اما در مفاهیم بنیادین مانند تکفیر، جهاد و کافر دارای برداشت‌های متفاوت هستند. طالبان مصداق کفر و ضرورت جهاد را در خارج از دنیای اسلام تصور می‌کنند. از این رو از لحاظ فقهی نمی‌توانند فرد مسلمان را تا زمانی که به صورت لفظی شهادتین را ادا می‌کند، کافر به حساب بیاورند؛ اما داعش معنای گسترده‌ای از کفر دارد و هر کس را که در خط فکری او نباشد، کافر و مهدورالدم تلقی می‌کند و جهاد علیه او را نیز واجب شرعی می‌داند (ملازهی، 27 شهریور 1394). بنابراین تفسیری را که داعش از اسلام ارائه می‌کند، در افغانستان فقط از سوی تعداد محدودی پذیرفته شده است و در مجموع، همه مردم و حتی طالبان پشتون آن را رد خواهند کرد.



فارغ از اختلافات بنیادین طالبان و داعش، اکنون تصور غالب این است که «پروژه ظهور داعش در جنوب آسیا، تفکر جهادی طالبانی را به مراحل پایانی نزدیک کرده است و مرگ ملا عمر و ملا اختر منصور نیز آن را تسریع خواهد کرد». با این تحلیل، ظهور داعش در افغانستان، به صورت دقیق بقا و حیات طالبان را هدف قرار داده است. با همین تصور، ملا منصور در ژوئن سال 2015، نامه تندی به ابوبکر البغدادی، سرکرده گروه تروریستی داعش در بغداد نوشت و از وی خواست تا از دخالت در افغانستان دست بردارد و تأکید کرد که جنگ در افغانستان علیه امریکا و همدستان وی باید تحت پرچم واحدی انجام شود. به نظر می‌رسد بسیاری از اعضای طالبان از مسلط شدن دوباره اعراب بر این گروه مانند دوران دوستی بن‌لادن و ملا عمر هراس دارند.

در اواسط سال 2016، داعش در چندین فرمانداری ولایت ننگرهار تسلط دارد و در یک سری حملات سریع، جنگجویان داعش بیرون‌راندن واحدهای محلی طالبان را آغاز کردند. در این منطقه، 27 گروه کوچک از طالبان محلی، وفاداری خود را به داعش اعلام کردند. از این رو با توجه به برآوردهای رسمی دولت، تعداد جنگجویان داعش به هزار و 100 نفر افزایش یافت؛ اما طالبان خیلی زود متوجه گستره تهدیدات شدند و علاوه بر چهار هزار و 200 جنگجوی خود در ننگرهار، شروع به صف‌آرایی بیش از هزار جنگجو از ولایت‌های مجاور کرد که برای جنگ با داعش وارد میدان شده‌اند (مجیب مشعل، 21 مهر 1394).

طالبان نه تنها در برخی نقاط افغانستان به صورت مستقیم با داعش وارد جنگ شده، بلکه تلاش کرده است با اتخاذ مواضع قاطع، اجازه ندهد جغرافیای افغانستان محمل طرح‌های مخرب داعش شود. ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان افغان به این نکته اشاره کرده است که طالبان به کسی اجازه استفاده از خاک این کشور علیه کشورهای دیگر را نمی‌دهد. وی همچنین هرگونه همکاری با شبه‌نظامیان خارجی از جمله داعش را رد کرد (خبرگزاری تسنیم، 1393/10/24).

در 20 مهر سال 1394، طالبان از ایجاد نیروی ویژه با عنوان دسته‌های احتیاطی در مناطق شرقی افغانستان برای مبارزه با داعش در این کشور خبر دادند. گفته می‌شود تعداد زیادی از مردم مناطق یاد شده از جمله جوانان ولایات کنر و نورستان به این دسته‌ها پیوسته‌اند. بدون تردید، طرح موضوع ضرورت مبارزه مردم و طالبان علیه داعش با هدف تحکیم موقعیت طالبان در میان مردم پیگیری شده است.

داعش تلاش کرده است تا امتیاز انحصاری طالبان را درباره رهبری اقدامات شبه نظامی در افغانستان به چالش بکشد. در شرایطی که داعش با هدف از صحنه بیرون کردن طالبان وارد عمل شده است، طالبان تنها با استمرار جنگ و خشونت علیه این گروه می‌توانند برای خود مشروعیت و اعتبار دوباره ایجاد و از این طریق، بقای خود را تضمین کنند. ملا منصور با صدور دستور به طالبان برای انجام عملیات نظامی تمام عیار علیه داعش ثابت کرد که در عقب راندن آنها دست به هر کاری می‌زند و می‌تواند به شدت بی‌رحم باشد.

6. ستیزه‌جویی طالبان و استمرار طالبان‌یسم

با توجه به مطالب بالا، قدرت‌یابی و بقای طالبان که بخش عمده آن محصول انسجام و وحدت درونی این گروه بوده، نیازمند تداوم جنگ‌طلبی و ستیزه‌جویی طالبان در افغانستان است. مهم‌ترین کارکرد منازعه و تقابل طالبان با دشمنان مختلفش از جمله امریکا، دولت کابل و داعش این بود که اعضای این گروه برای حفظ موجودیت خود در برابر این دشمنان مشترک و دفع خطر فروپاشی، همگرایی بیشتری را تجربه و گاهی از برخی اختلافات داخلی نیز به نفع حفظ کلیت گروه چشم‌پوشی کنند. طی چند سال اخیر، راهبرد طالبان برای تغییر در تعادل قدرت نظامی افغانستان، بیشتر تهاجمی شده است و به این ترتیب، اعضای آن با به کارگیری هزاران نفر برای عملیات نظامی، به راحتی می‌توانند منطقه‌ای را



به اشغال خود درآوردند. اکنون برداشت عمومی در میان این گروه حاکی از آن است که آنها به برکت حضور دائم در میادین منازعه با بازیگران مختلف، توانمندی جنگ نامحدود در مناطق جنوبی و شرقی افغانستان را دارند و اگر نتوانند بر کل کشور فائق آیند، به زعم خودشان از پشتوانه 30 درصدی مردم برخوردار هستند (Conn Hallinan, 2013).

در یک دهه اخیر، طالبان زیر فشارهای چند جانبه همچنان به حیات خود ادامه دادند. اتکای این گروه بر ادامه جنگ، نه تنها به نوعی استمرار طالبانیسم را در افغانستان تضمین کرده، بلکه قدرت اجتماعی و نفوذ نظامی وسیعی نیز به آن بخشیده است. طبق برخی از گزارش‌ها، در ماه‌های منتهی به سال 2016، از 34 ولایت افغانستان، 27 ولایت زیر تهدیدهای بالای امنیتی از سوی طالبان قرار داشته و در این مدت، از مجموع 400 فرمانداری در افغانستان 38 فرمانداری این کشور در تصرف آنان بوده است (باشگاه خبرنگاران، پیشین). به نظر می‌رسد این وضعیت، محصول اصرار طالبان بر تداوم منازعه و جنگ است. در منظومه فکری - ایدئولوژیک طالبانیسم، هرگونه مذاکره یا مصالحه‌ای که به ترک جنگ منجر شود، به معنای عقب‌نشینی و تسلیم است. بعد از سپری شدن حدود یک دهه از احیا و قدرت‌نمایی طالبان در افغانستان، شواهد حاکی از این است که این گروه به سبب از دست دادن برخی از رهبران و نیروهای عملیاتی خود، در یک دوره گذار به سر می‌برند. همچنین بروز انشعاب در این گروه و ظهور رقیب قدرتمندی به نام داعش نیز به وضعیت مذکور دامن زده است. بنابراین حفظ بقای طالبان در شرایط متحول کنونی، مستلزم حفظ فلسفه نخستین اعلام موجودیت این گروه است و این امر اعضای مختلف را حول این فلسفه وجودی گرد هم می‌آورد.

با توجه به ضرورت تداوم منازعه طالبان و دشمنانش در افغانستان، بی‌تجربگی ملاهبت‌الله، رهبر جدید این گروه نقشی در کاهش نبردهای آن نخواهد داشت. از سوی دیگر، ملا اختر منصور با وجودی که برای صلح

تلاش‌های زیادی انجام داد، خودش توسط امریکا که خود را حامی صلح می‌داند، کشته شد. طالبان به همین دلیل معتقد هستند که صلح با دولت افغانستان امکان‌پذیر نیست و تنها راه‌حل، جنگ و تدروی است. به همین دلیل، طالبان به سمت تندروتر شدن پیش می‌روند¹ و به این صورت، تدروی این گروه افزایش می‌یابد و گروه‌هایی که به صلح و سازش تمایل دارند، تضعیف خواهند شد. طالبان با افزایش خشونت، روحیه افراد خود را بالا می‌برد و آنان را در برابر دشمن مشترک متحدتر می‌سازد.

حاصل وضعیت مذکور این شده است که طالبانیسم در بسیاری از نقاط افغانستان جاری باشد. مقامات افغان و ادارات این کشور در بسیاری از مناطق، در معرض خطر حمله طالبان قرار دارند، بزرگراه اصلی کشور که حلقه اتصال جاده‌های همه ولایت‌های افغانستان است، در بخش جنوبی مدت‌ها هدف کمین‌ها و ایست‌های جاده‌ای آنان است و تعداد کمی از مقامات دولتی از جاده‌ها و بزرگراه‌ها برای عبور و مرور استفاده می‌کنند. در بسیاری از مناطق مانند موسی‌قلعه در ولایت هلمند و چارچینو در ولایت اورزگان - که گفته می‌شود در کنترل دولت قرار دارند - نیروهای دولتی تنها بر ساختمان‌های دولتی در مراکز ولایت‌ها مسلط هستند و همواره تحت محاصره شورشیان قرار می‌گیرند. بر اساس داده‌های سازمان ملل متحد، حدود نیمی از فرمانداری‌های افغانستان در معرض خطرات امنیتی بالا یا شدید قرار دارند و در مناطقی که سطح این تهدیدات شدید است، دولت یا هیچ حضوری ندارد یا حضور آن تنها به مرکز فرمانداری محدود می‌شود. حدود 38 نمونه از این فرمانداری‌ها در 14 ولایت از 34 ولایت این کشور پراکنده هستند. به طور کلی، 27 ولایت از 34 ولایت جزو مناطقی با سطح تهدیدات بالا یا شدید طبقه‌بندی شده‌اند (نورلند و جوزف گلدشتاین، 1394).

1. وحید مژده به شدت از این احتمال دفاع می‌کند. ر.ک به: مصاحبه با وحید مژده، خبرگزاری فارس، «طالبان تندروتر شده ولی یکپارچه می‌ماند» 95/3/7.

جمع‌بندی

با فروپاشی نظام سیاسی طالبان در افغانستان، تصور می‌شد که این گروه تا مدت‌ها توان ابراز وجود و قدرت‌نمایی نخواهند داشت یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت به تاریخ خواهند پیوست؛ اما اعضای این گروه که در سال‌های ابتدایی حمله نیروهای ائتلاف به افغانستان به حاشیه رانده شده بودند، پس از اندک زمانی با سازماندهی تازه و تجدید قوا به صحنه بازگشتند. توقف کامل مذاکرات امریکا و طالبان، استمرار جنگ به صورت بین‌الافغانی (طالبان و نیروهای دولتی) و ایفای نقش پشتیبانی و آموزشی امریکا و برخی متحدانش در ناتو از نیروهای افغان باعث شد که آتش جنگ و نزاع همچنان بین طالبان و طرف‌های مختلف شعله‌ور بماند.

طالبان عجله‌ای برای پایان دادن به جنگ و ورود به مذاکرات صلح ندارند. تاکتیک جنگی آنها نیز به شیوه‌ای است که برای پیروز شدن در جنگ به کنترل و حفظ قلمرو فیزیکی نیازی ندارند. آنها با حفظ زمان به جای زمین‌قادر هستند ضمن طراحی و اجرای حملات غافلگیرانه متعدد، فشار روانی گسترده‌ای بر اشغالگران و نیروهای دولتی وارد سازند. به نظر می‌رسد طالبان بعد از چند سال، از شوک اولیه حمله امریکا کاملاً خارج و با اعتماد به نفس فزاینده و سازماندهی جدید برای رویارویی با مخالفان مختلف خود آماده شوند.

با این اوصاف، به نظر می‌رسد که طالبان بیش از آنکه خسته، ناراضی و مأیوس از جنگ باشند همچنان فعال، امیدوار و منسجم و آماده تداوم جنگ با دولت این کشور هستند. انشعاب گروه‌هایی مانند ملارسول، محاذ فدایی، ملامنصور دادالله و... از شاخه اصلی طالبان (شورای کویته)، در یک سال اخیر، روی توان نظامی این گروه تأثیر منفی گذاشته است و تا حدودی سبب فرسایش قدرت آن خواهد شد، زیرا طالبان برای اولین بار ناگزیر هستند علاوه بر درگیری با دولت افغانستان، نیروهای خارجی و داعش با گروه‌های انشعابی و جدا شده



خود نیز درگیر شوند. با این وجود، طالبان با توانمندی خاصی تلاش می‌کنند از تهدیدها و بحران‌های فرارو، فرصت‌های بی‌شماری بسازند. رهبران این گروه با اصرار بر جنگ و منازعه، از ابعاد مثبت نزاع در راستای تقویت وحدت درونی و افزایش انسجام گروهی بهره برده‌اند و از این طریق، ضمن افزودن بر قدرت نظامی و اجتماعی خود، بقا و دوام خود را نیز تضمین کرده‌اند. بنابراین طالبان از یک نیروی زیرزمینی و مخفی در سال 2002 به یک نیروی منسجم در سال 2015 تبدیل شده است که توانایی تصرف و کنترل مقطعی برخی از مناطق مهم را دارد و این مسئله، یعنی طالبان به قدرت بیشتری دست یافته است، به نحوی که امریکا به دنبال مذاکره با طالبان است و حتی معتقد است بخشی از قدرت را به آنها بدهد تا دست از جنگ بردارند.

منابع فارسی

- باشگاه خبرنگاران، (1395)، «کشته شدن ده هزار هراس افکن در سال 2015 در افغانستان»، 28 فروردین 95.
- خبرگزاری ایسنا، (1393)، «تغییر رویکرد طالبان از ایدئولوژی به تجارت»، 93/7/29، در: <http://www.isna.ir/fa/news/93072815402>
- خبرگزاری تسنیم، (1393)، «شروط جدید؛ آیا طالبان به روند صلح در افغانستان می‌پیوندند؟»، 93/10/24.
- خبرگزاری فارس، (1393)، «تلفات تروریست‌ها در سال 2014 سه برابر نیروهای افغان بود»، 93/10/10.
- خبرگزاری مهر، (1395)، «شرف غنی دستور حمله همه جانبه به تروریست‌ها را صادر کرد»، 7 اردیبهشت 1395، دسترسی در: <http://www.mehrnews.com/news/3608556>
- ریتزر، جورج، (1377)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سایت شهامت، (1390)، «واکنش امارت اسلامی در مورد نظرات پترائوس»، آذر 1390، دسترسی در: www.shahamat-farsi.com
- سرافراز، محمد، (1390)، جنبش طالبان، از ظهور تا افول، تهران، سروش، چاپ اول.



- کنیازف، الکساندر، (1394)، مصاحبه «آخرین وضعیت میدانی طالبان در افغانستان» مشهد: دفتر منطقه‌ای آسیای مرکزی و افغانستان خبرگزاری فارس، آبان 1394.
- مشعل، مجیب، (1394)، «تبرد داعش افغانستان علیه طالبان»، ترجمه: معصومه عرفانی، روزنامه اطلاعات روز، 21 میزان 1394. دسترسی در:
- <http://www.etilaatroz.com/1394/07/21/the-battle-against-the-islamic-state-of-afghanistan-and-taliban>
- ملازهی، پیرمحمد، (1393)، «افغانستان؛ مأموریت ناتمام — پیش بینی آینده»، موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، 17 دی 1393.
- ملازهی، پیرمحمد، (1394)، «جنگ بنیادگرایان در افغانستان»، سایت دیپلماسی ایرانی، 27 شهریور 1394، دسترسی در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1951965/.html>
- نورلند، راد و جوزف گلدشتاین، (1394)، «طالبان نسبت به سال 2001، در مناطق بیشتری حضور دارند»، مترجم: معصومه عرفانی، روزنامه اطلاعات روز، 21 میزان 1394. دسترسی در:
- <http://www.etilaatroz.com/1394/07/21>

منابع انگلیسی

- Coser, Lwis A.,(1956), “*The function of social conflict*”, New York: free press. At: <http://www.yjc.ir/fa/news/5568804>
- Hallinan, Conn,(2013), “Afghanistan:is it really the end game?”, Foreign Policy, 30 May 2013, At:Fpif.org/afghanistan –is-it-really-the-end-game/

